

روایتی درباره مهدی اخوان ثالث و مکان‌هایی که با نام او در مشهد خاطره انگیز شده‌اند

گذر از کوچه‌های شاعر پاییز

لیلا کوچک‌زاده در میان امید و ناامیدی، هماره می‌گفت: «اما باید زیست باید زیست»، از تبار سرودن بود. سازش را با ارغنون، کوک کرد و بال‌لقب امید، راهش را از این اوستا به، آخر شاه‌نامه، رساند، آخر شاه‌نامه، جایی در زیر چتر سبز درختی در گوشه‌ای از آرامگاه فردوسی است. در کنار داستان سرای توس که سال‌ها افسانه‌هایش را خوانده است. مهدی اخوان ثالث، «میم، امید، راوی توسی، شاعر شکست، زاده ۱۰ اسفند ۱۳۰۷ در مشهد و وفات یافته در ۴ شهر یور ۱۳۶۹ در تهران. در ست است که دکتر شفيعی کدکنی برای اخوان سروده: «باشد که گور تو، چون شعر تو پونا هگه عاشقان شود، اما نقطه وصل راوی توسی به مشهد، بیش از این هاست. همین است که در سالروز در گذشت او (۴ شهر یور، به مکان‌هایی در مشهد سر زدیم که روزگاری محل آمد و شد شاخص ترین شاعر شعر معاصر ایران در تمام طول زندگی ۶۲ ساله اش بوده است. سطرهای بعدی، گزارشی از این گشت و گذار است.

امام خمینی ۱۲، کوچه پانچ، امانه آق علی عطار و برادرش

قصه مغازه بی نشان اما خاطره انگیز خیابان ارگ به نام اخوان ثالث ها گره خورده است. سه برادر به نام علی، عباس و علی اصغر که بیش از یک قرن پیش، از یزد به مشهد مهاجرت می‌کنند و عطاری سر محله سراب را راه می‌اندازند. علی معروف به آق علی عطار، پدر مهدی اخوان ثالث است و تا امروز همچنان عطاری به همین عنوان بین مشهدی ها و به عنوان قدیمی ترین عطاری مشهد معروف است. با اینکه بعد از فوت آق علی، عباس عهده دار مغازه می‌شود. البته علی اصغر هم می‌رود نبش کوچه توحید یک (معروف به کوچه یزدی آبادها) خوار بار فروشی راه می‌اندازد. عطاری اما با گذشته خود تفاوت زیادی نکرده است و از طرفی صاحب فعلی اش، از نوه‌های عباس، مهدی اخوان ثالث نام دارد! در هر صورت این عطاری نبش کوچه امام خمینی ۱۲ (کوچه مهرخ) با این ویژگی‌هایاد کار روزهایی است که شاعر شهرمان در کودکی و نوجوانی به آنجا آمد و شد می‌کرده است و در خاطراتی که او روایت می‌شود، این عطاری جایگاهی ویژه دارد.

حداصل ایستگاه سراب و میدان سعدی اخاندیری

نشانی خانه پدری اخوان را که در دهمین روز سال ۱۳۰۷ خورشیدی در آن متولد شده است، یکی از کوچه‌های حدفاصل ایستگاه سراب تا میدان سعدی می‌دانند، خانه‌ای که به گفته زرتشت اخوان، پسر مرحوم مهدی اخوان ثالث، آن قدر بزرگ بوده است که با دو چرخه درش را باز می‌کرده‌اند! دور تا دورش اتاق و زیرزمینش مطبخ می‌گفته‌اند! بسیار بزرگی بوده و چهار خانواده در آن زندگی می‌کرده‌اند. قناتی هم از زیر خانه می‌گذاشته است.

ظاهراً اثری از این بنا باقی نیست ولی ما به امید یافتن محل دقیق خانه که نشانی اش را در یکی از کوچه‌های نزدیک به میدان سعدی داده‌اند. به آنجایی رویم، خانه در انتهای کوچه بن بستنی قرار داشته است. یکی یکی از کوچه‌های گذریم و انتها پشان را می‌کاویم. در انتهای کوچه سعدی ۹ خانه‌ای با ویژگی‌های خانه پدری مهدی اخوان ثالث وجود دارد. اما همسایه‌های گویند این خانه که دو در دیگر هم دارد. ۱۵۰ سال در اختیار خاندان گرچی‌های مشهد بوده است.

در باره محل دقیق خانه پدری شاعر قاصدک‌ها همچنان وام دار اومی مانیم و حتما در گزارش زار و رزش، مکان خانه را خواهم یافت.

نش خیابان جهانی، سر راهم از انجمن ادبی فرخ

به یقین نامدارترین انجمن ادبی مشهد در اوا خرد ده ۲۰. انجمن ادبی فرخ بود؛ انجمنی نبش خیابان جهانیانی، کنار کوچه‌ای نزدیک به سه راه جم و در منزل سید محمود فرخ که هر جمعه صبح میزبان شاعران مشهدی بود. البته این محفل تنها به حضور شاعران خراسانی محدود نمی‌شد و بسیاری از شاعران ایران و حتی خارج از کشور، هنگام سفرشان به مشهد حتما سری هم به آن می‌زدند. یکی از این سفر کرده‌ها مهدی اخوان ثالث بود که طبق روایتی از مرحوم رضا فضلی از شروع انجمن به آنجا آمد و شد داشته است. فضلی در خاطراتش با اشاره به کتاب «ده نامه» محمد قهرمان می‌نویسد: برخی گمان می‌کنند تأسیس انجمن فرخ بدون مقدمت بوده و از همان ابتدا از محل منزل استاد فرخ شروع شده است اما گویا بن انجمن در یکی دو سال آغاز تشکیل خود. بعد از ظهرهای جمعه در خانه شادروان گلشن آزادی، مدیر روزنامه آزادی، تشکیل می‌شده است و شاعران بزرگ خراسان نظیر نصرت منشی‌باشی، فرخ، عقیلی، نویدو... در آن شرکت می‌کرده‌اند. قهرمان و اخوان هم حضور داشتند و شعرهایشان را می‌خواندند. گاهی در بعضی جلسات، غزلی را به طرح می‌گذاشتند. اخوان و قهرمان از موضوع مطرح شده شعر می‌ساختند و مرحوم آزادی گاهی آن را در روزنامه خود چاپ می‌کرد.

خانهدهدی اخوان ثالث در کوچه در سن ۱۸ شهید کاشانی ۲۲

شنیدن هر روایتی که یک سر آن به مهدی اخوان ثالث در مشهد برسد، از شنیدن است. یکی از این روایت‌ها متعلق به سید محمد عابدین دو، مدیر هیئت صد ساله موسی بن جعفر^(ع) در بالا خیابان است که می‌گوید در زمان تحصیل، همسایه رو به روی مدرسه‌شان در کوچه شهید کاشانی ۲۲ فعلی، مهدی اخوان ثالث بوده است؛ در حالی که ما می‌دانیم شاعر معاصر کشورمان، در دهه ۳۰ از مشهد به تهران مهاجرت کرده است و در گفت و گو با زرتشت اخوان، فرزند آن مرحوم، هم می‌شنویم که پدرش پس از بیست سالگی، هیچ گاه در مشهد زندگی نکرده است. اما ماجرا از چه قرار است؟ آقای عابدین دودر دهه ۵۰ محصل دبیرستان جلیل نصیرزاده در کوچه شهید کاشانی ۲۲ بوده است، کوچه‌ای که به دلیل حضور چند مدرسه و دبیرستان به کوچه مدرسه‌ها معروف است. معلم ادبیات‌شان آقای علمی مدعی می‌شود که خانه رو به روی دبیرستان، منزل مهدی اخوان ثالث است و حتی بچه‌ها را تشویق به دیدن و صحبت با اومی‌کند و می‌گوید اگر بخواهید به سمت شعر و شاعری بروید، با آقای اخوان مشورت کنید و از شان خط مشی بگیرید. آقای عابدین دومی‌گوید آقای اخوان را در این خانه البته خیلی محدود دیده است.

در هر صورت ما هم به دنبال این صحبت به کوچه شهید کاشانی ۲۲ می‌رویم و زنگ پلاک ۳۸، خانه سنگی سفید رو به روی دبیرستان نصیرزاده را می‌فشاریم. خانه در دست مستاجر است، اما نام فامیل صاحب‌خانه که یک خانم است، اخوان ثالث است! با صاحب‌خانه تماس می‌گیریم و متوجه می‌شویم این خانه متعلق به پسر عموی مهدی اخوان ثالث، مرحوم محمد اخوان ثالث، است؛ محمد فرزند علی اصغر.

همسر آن مرحوم می‌گوید: آقای مهدی شاید فقط دو بار به خانه آمده باشد. یک بار در زمان فوت عمویش و بار دیگر هم برای فوت همسر عمویش. این‌ها را هم چاشنی حرف‌هایش می‌کند که وقتی مهدی اخوان ثالث مشهد می‌آمده است، قوم و خویش‌ها و را ن می‌دیدند، چون دوستانش او را با خود می‌بردند. اومی‌گوید به واسطه نام فامیلی‌شان هر کسی در کار شعر است، آن‌ها را محترم می‌شمارد. این روایت خانه‌ای منسوب به مهدی اخوان ثالث در دهه ۵۰ مشهد است که بچه‌های دبیرستان نصیرزاده، رویای زیبایی همسایگی با شاخص ترین شاعر معاصر ایران را در ذهن ساخته بودند.

میدان تنی آباد، هنرستان شهید بهشتی (هنرستان صنعتی سابق)

آهنگری در تنی آباد!

بین حرف‌های محمد نیک، پیشکسوت و راوی شعر خراسان، می‌شنویم که مهدی اخوان ثالث در هنرستان صنعتی مشهد تدریس می‌کرده است. هنرستان صنعتی شهید بهشتی با نام قدیمی هنرستان صنعتی، سال ۱۳۱۵ خورشیدی در ضلع غربی میدان شریعتی واقع شده است. آن طور که نیک می‌گوید، اخوان در جوانی به استخدام این هنرستان در می‌آید و در کارگاه حرفه‌وفن، آهنگری، تدریس می‌کرده است. همچنین می‌گوید: اخوان ثالث هر وقت به مشهد می‌آمد، پاتوق اولش، انجمن ادبی فرخ بود، منزل آقای باقرزاده پاتوق دوم و جایی به نام قلعه خان حاکم در حوالی تربت حیدر به متعلق به پسر آقای باقرزاده، پاتوق دیگرش بود. یادوستانش، آقای شفيعی کدکنی، آقای کمال وقدسی و قهرمان به آنجایی رفتند و یک هفته‌ای برای استراحت می‌ماندند.

خیابان ارگ مشهد (امام خمینی)، کوچه سینا ایران

قوه‌خانه داش آقا

در دهه ۳۰ مشهد، کافه‌ای در خیابان ارگ بود که می‌شد در آن نشست و صبح تا شب درباره ادبیات، فلسفه و هنر حرف زد. آن هم در گوشه خیابانی پر از سینما، تئاتر و شادی و جنب و جوش. یک کوچه نرسیده به بازار جنت امروز، کوچه سینما ایران بود. کوچه بن بستنی که سمت چپ آن، سینما ایران بود و سمت راست، قهوه‌خانه داش آقا. اینجا به نوعی، کافه نادری، مشهد به شمار می‌رفت و پاتوق شریعتی و رفقاییش در همان سال‌ها و محل گرد هم آمدن شاعران خراسانی از جمله مهدی اخوان ثالث، محمد قهرمان، فریدون مژده، محدث و قدسی بود.

دکتر شفيعی کدکنی کافه داش آقا را از مهم‌ترین مراکز روشنفکری مشهد می‌داند و به تعبیر او، این محل جایی است برای انقلابیون شکست خورده بعد از کودتای ۲۸ مرداد. اخوان ثالث هم پس از کودتای ۱۳۳۲ خورشیدی با اینکه شخصیتی حزبی و سیاسی نیست، نمی‌تواند در مقابل دغدغه‌های اجتماعی متأثر از سیاست بی تفاوت باشد و دست به سرودن می‌زند و می‌شود شاعر شکست و پاتوقش در زمان‌هایی که مشهد می‌آمده، همین جاست.

آق علی عطار و برادرانش

نمایی از مکان عطاری پدر مهدی اخوان ثالث که همچنان نزدیک ایستگاه سراب در دست این خاندان فعال است

تاریخ
حرم

آرامگاه فردوسی، سال ۱۳۶۹

مراسم چهلم اخوان در جوار پیر توس



پاییز عمر شاعر، پادشاه فصل‌ها، با پیشرفت بیماری دیابت، در شصت و دو سالگی فرامی‌رسد، چهارم شهر یور ۱۳۶۹ خورشیدی. ۴۰ روز که می‌گذرد، در باغ نرمک بی‌برگ آرامگاه فردوسی برای او مراسمی می‌گیرند. دکتر شفيعی کدکنی در سوگ امید، شعر به یاد ماندنی قرن، را می‌سراید و درخواست می‌کند در این مراسم خوانده شود. او در این شعر بارها می‌گوید: «مرگ تو راهنوز باور نمی‌کنم، و حلالش می‌دارد از این پس، شب‌های شعر خوانی اش با حکیم پیر در آفاق لاچوردی دلباز دشت توس.

بخشی از شعر به یاد ماندنی قرن از دکتر شفيعی کدکنی را در ادامه می‌خوانید:

هان ای امید پیر،
با آیشار نقره‌ای موی،
با من سخن بگوی
مرگ تو راهنوز باور نمی‌کنم

هان ای شهید شعر
تو سال‌های زندگی ات را
فردی
تا زندگی کنی

ای قشه‌گوی آخر شه‌نامه‌ای امید
پایان شاه‌نامه‌ی عمرت
خوش!

باید به این ختام، بنازی
نه؟
مرگ امید را
باور نمی‌کنم
در معبد بلند حماسه
آن سوی ترز عشوه یک بر که زلال
در زیر چتر سبز درختی
آمید خفته است
زیرا که سال‌ها
دستانسرای توس برایش
افسانه گفته است.

تاریخ
حرم

شعری منتشر نشده از محمد باقر کلاهی اهری از آخرین سفر مهدی اخوان ثالث به مشهد

گفتم آری، «امید» بود

محمد باقر کلاهی اهری، شاعر نوگرا و صاحب سبک شهرمان، خاطره روشنی از آخرین سفر مهدی اخوان ثالث به مشهد دارد. خاطره مر بوطیه زمانی است که تهران موشک باران شده و جو مغشوشی بر آنجا حاکم است، بنابراین اخوان مدتی را در مشهد می‌گذراند.

شاعر «در آن تابستان که گریستم، تعریف می‌کند: سه شنبه‌ها در منزل استاد قهرمان که آن زمان در سنا یاد سکونت داشتند، ایشان را می‌دیدیم. به صورت منظم چندین هفته پی در پی حضور پیدا کردند. من قبلاً اخوان را دیده بودم، اما این بار ظاهرش بسیار تغییر کرده و به فردی تکیده و رنجور تبدیل شده بود. توی آخرین عکس‌ها هم چهره اش همین گونه است. یاد ما است خیلی آب می‌نوشید. دو سه تا بطری آب و لیوان دور و ورش بود. یکی از حاضران، آقای دکتر علوی، از ایشان پرسیدند: آقای اخوان، شما همیشه همین قدر آب می‌خوردی؟

گفتند: بله، برایم خوب است. آن بزرگوار پیش خودش احتمال دیابت داده بود. اما آقای اخوان در آنجا چیزی از اینکه دیابت داشته باشند، نگفت. بعد ها در یافتیم دیابت پیشرفته دارد، در حدی که شماره عینکش هم تغییر کرده بود. در هر صورت چندباری که ایشان را در منزل استاد قهرمان دیدم و همین تکیدگی‌شان، به شعری با وزن نیمایی ملایم تبدیل شد که به صورت گفت و گو بین دو نفر سرودم. شعر را خدمت خودشان هم تقدیم کردم و بعداً ایشان ابراز لطف هم کرده بودند. کلاهی اهری این نکته را هم هم میمه حرف‌هایش می‌کند که سفر بعدی اخوان به مشهد وقتی بود که آمد و در کنار آرامگاه پیر توس سر به خاک خراسان گذاشت. این شعر را در ادامه بخوانید.

گفتی که آشنایه نظر می‌رسید

گفتم آری، «امید» بود

گفتی همو که همواره با روز و روشنایی همراه است

گفتم آری

همو که همواره با آفتاب و آب سفر می‌کند

و در میان آیینه‌ها راه می‌رود

با چهره‌ای بزرگ

گفتی پس چرا این سان نزار؟

گفتم که ماه هم از کو هسار گاهی نزار برمی‌آید

و امید یعنی همین

که بار دیگر، بدر تمام

سر بزند از همین هلال

که می‌بینی.

